

# توصیفات معین<sup>۱</sup>

رضا اکبری\*

## مقدمه

در هر زبانی توصیفات وجود دارد که فرد یا شیء معینی را متبادر می‌کند. «نویسنده بوستان» توصیفی در زبان فارسی است که به سعدی اختصاص دارد. «پایتخت ایران» و «رییس جمهور کنونی ایران» نیز دو توصیف هستند که اولی مختص تهران و دیگری مختص دکتر احمدی نژاد است. چنین توصیفات که مختص فرد یا شیء معینی هستند «توصیفات معین»<sup>۱</sup> نامیده می‌شوند. در زبانی فارسی معین بودن یک توصیف غالباً از سیاق کلام معلوم می‌گردد برای مثال، کلمه «مدیر مدرسه» در جمله «مدیر مدرسه در هفته گذشته به مکه رفت» یک توصیف معین است در حالی که همین کلمه در جمله «مدیر مدرسه با رأی معلّم‌ها انتخاب می‌شود» یک توصیف معین نیست. در اکثر زبان‌ها برای اشاره به توصیف معین از کلمه یا علامت به خصوص استفاده می‌شود، برای مثال در زبان انگلیسی از کلمه «the» و در زبان عربی از حرف «ال» استفاده می‌شود. اما در این زبان‌ها هم این علامت‌ها عمومیت ندارند و باید دقت کرد تا توصیف‌های معین اشتباه نشوند. برای مثال به جمله زیر توجه کنید.

\* استادیار دانشگاه امام صادق(ع).

(۱) المعلمُ وارث الانبياء (معلم وارث انبياء است).

کلمه «المعلم» در این جمله می تواند اسم عام بوده به همه معلم ها اشاره کند و نیز می تواند به معلم خاصی دلالت داشته باشد، هر چند که در این جمله (یعنی جمله (۱)) بیشتر به عنوان اسم جنس استفاده شده است.

(۲) اراد المعلم أن يمتحنَ أصدقائى فى الصفّ (معلم خواست دوستانم را در کلاس امتحان کند).

کلمه «المعلم» در این جا به صورت توصیف معین استفاده شده است. به این مثال در زبان انگلیسی توجه کنید:

(3) The Whale is a Mammal. (نهنگ پستان دار است).

کلمه «Whale» در این جا هر چند که با حرف «the» بکار رفته اما توصیف معین نیست. تلقی رایج در باب توصیفات معین، تلقی مصداقی است. غالباً تصور می شود که توصیف معین «نویسنده بوستان» به سعدی اشاره می کند. در این تلقی کارکرد «نویسنده بوستان» اشاره کردن به یک مصداق معین خارجی، یعنی سعدی است. اما آیا واقعاً می توان نسبت به توصیفات معین، تلقی مصداقی داشت. برای پاسخ به این پرسش، بحث خود را با دیدگاه راسل در باب توصیفات معین ادامه می دهیم.

#### ۱. نظریه راسل

راسل با ذکر چهار مشکل درباره توصیفات معین، زمینه طرح نظریه خود را درباره توصیفات معین فراهم می آورد. هدف راسل آن است که نشان دهد هر چهار مشکل طرح شده، ناشی از تلقی مصداقی داشتن در مورد توصیفات معین است، تا نادرستی تلقی مصداقی داشتن در مورد توصیفات معین را روشن سازد.

مشکل اول: مشکل ارجاع ظاهری به معدومات. به این جمله توجه کنید.

(۴) پادشاه کنونی فرانسه طاس است.

در مورد این جمله، به نظر می رسد که مطالب زیر مطالب درستی محسوب شوند:

$K_1$ : (۴) معنادار است.

$K_2$ : (۴) یک جمله موضوع - محمولی است.

$K_3$ : یک جمله موضوع - محمولی معنادار، در صورتی معنادار است که فرد یا چیزی را به عنوان موضوع اتخاذ کند و سپس وصفی را به آن نسبت دهد.

$K_4$ : موضوع جمله (۴) به چیزی موجود اشاره نمی کند (زیرا نظام کنونی فرانسه نظام پادشاهی نیست تا شاه داشته باشد).

$K_5$ : اگر (۴) در صورتی معنادار است که فرد یا چیزی را به عنوان موضوع اتخاذ کند و سپس وصفی را به آن نسبت دهد و اگر موضوع جمله (۴) به چیزی موجود اشاره نکند، در این صورت یا جمله (۴) معنادار نیست یا این که موضوع (۴) به فرد معدوم اشاره می کند.

$K_6$ : معدوم وجود ندارد تا مشارالیه واقع شود.

اگر به مجموع جملات  $K_1$  تا  $K_6$  توجه کنید، در می یابید که آنها جملاتی ناسازگاراند. وجود ناسازگاری میان مجموعه ای از جملات به معنای وجود حداقل یک جمله کاذب در میان آنهاست که اجازه استنتاج یک تناقض منطقی را به ما می دهد. روشن است که در میان  $K_1$  تا  $K_6$  دو تناقض قابل طرح است.

ابتدا این که نخستین مؤلفه فاصل در تالی  $K_5$  (جمله (۴) معنادار نیست) در تناقض با  $K_1$  است و دوم آن که دومین مؤلفه فاصل در تالی  $K_5$  (موضوع (۴) به فرد معدوم اشاره می کند) در تناقض با  $K_6$  است.

مشکل دوم: مشکل گزاره های وجودی سالبه. مشکل دوم، مورد خاصی از مشکل اول بوده که البته نسبت به مشکل اول، حادث تر است. این جمله را در نظر بگیرید:

(۵) پادشاه کنونی فرانسه موجود نیست.

این جمله به ظاهر صادق است. اما اگر این جمله صادق باشد، لازم می آید که پادشاه کنونی فرانسه موجود باشد تا بتوانیم وصف موجود نبودن را، با توجه به  $K_1$ ،  $K_2$ ،  $K_3$  و  $K_5$  درباره او، ذکر کنیم در حالی که این جمله بیان می کند که پادشاه کنونی فرانسه موجود نیست. و اگر بپذیریم که این جمله واقعاً وصف موجود نبودن را درباره پادشاه کنونی فرانسه ذکر می کند، لازم می آید که پادشاه کنونی فرانسه موجود باشد و از این رو جمله (۵) کاذب خواهد بود. از این رو، به نظر می رسد در مورد چنین جمله ای نمی توان قائل به صادق یا کاذب بودن شد در حالی که به ظاهر، هر جمله ای یا صادق است یا کاذب. بنابراین، در این جمله که حاوی توصیف معین «پادشاه کنونی فرانسه» است گرفتار مشکل می شویم.

مشکل سوم: مشکل این همانی. جمله زیر را در نظر بگیرید:

(۶) دکتر احمدی نژاد = رئیس جمهور کنونی ایران

این جمله دارای یک اسم خاص و یک توصیف معین است که هر دو به یک شخص اشاره دارند. اگر مطلب از این قرار باشد که هر دو به یک شخص اشاره کنند، این جمله بی اهمیت و یک این همان گویی است. وقتی گفته می شود که «الف الف است» چیزی به معرفت ما افزوده نمی شود. (البته به جز کسی که در اصل این همانی تردید دارد و این جمله برای تأکید اصل این همانی به او گفته شود). اما جمله (۶) از دو جهت با جمله های این همان گویانه تفاوت دارد. نخست آن که جمله (۶) ممکن است برای برخی اشخاص، حاوی اطلاعات جدید باشد (اطلاعات جدید در باب دکتر احمدی نژاد یا درباره رئیس جمهور کنونی ایران). در مقام بعد، جمله (۶) یک جمله ممکن الصدق است در حالی که جمله های این همان گویانه مثل «الف الف است» جمله های ضروری الصدق هستند. پس ظاهراً نمی توان هر دو عبارت، یعنی «دکتر احمدی نژاد» و «رئیس جمهور کنونی ایران» و یا حداقل یکی از آن دو را اشاره کننده به یک شخص خاص دانست.

مشکل چهارم: مشکل جای گذاری. جمله زیر را در نظر بگیرید:

(۷) جورج چهارم می خواست بداند که آیا اسکات نویسنده رمان و یورلی<sup>۲</sup> است.

جمله (۷) جمله ای صادق است. و اکنون روشن شده است که نویسنده رمان و یورلی همان

اسکات بوده است، یعنی:

(۸) اسکات = نویسنده رمان و یورلی

با توجه به این که «اسکات» و توصیف معین «نویسنده رمان و یورلی» هر دو به یک فرد رجوع می کنند از این رو با جای گذاری «اسکات» به جای «نویسنده رمان و یورلی» معنای جمله (۷) یا دست کم صدق آن نباید تغییر کند.

(۹) جورج چهارم می خواست بداند که آیا اسکات، اسکات است.

توجه به جمله (۹) نشان می دهد که جمله ای کاذب است. همه می دانند که هر کسی خودش است و این نیازمند پرسش یا درخواست دانستن نیست. از این رو با جای گذاری دو کلمه متحدالمصدق، از جمله ای صادق به جمله ای کاذب رسیده ایم.

راسل با ذکر این چهار مشکل، ایجاد آنها را ناشی از به کارگیری نظریه مصداقی در باب توصیف های معین می داند، هر چهار مشکل وقتی زاییده می شوند که توصیف های معین را اشاره کننده به مصداقی عینی

بدانیم. از نظر راسل تلقی مصداقی از توصیف‌های معین ناشی از توجه به ظاهر جمله‌ها است. از نظر او، لازم است میان جمله، یعنی آن چه به زبان می‌آید و گزاره، یعنی معنای جمله، تمایز نهاد. گزاره یا معنای جمله در تفکر راسل همان صورت منطقی جمله است. راسل تلاش می‌کند که صورت منطقی جمله‌هایی را که واجد توصیف معین هستند مشخص کند. او با استفاده از نظریه خود، ظاهراً بر هر چهار مشکل فائق می‌آید. اما نظریه راسل چیست؟ در مقام توضیح نظریه راسل به جمله زیر دقت کنید:

(۱۰) نویسنده ویورلی، اسکات است.

این جمله به ظاهر یک جمله موضوع - محمولی است که به یک فرد خاص با عنوان «نویسنده ویورلی» اشاره می‌کند. و محمول اسکات بودن را در باب آن بیان می‌کند. اما راسل معتقد است که این تلقی درباره (۱۰) نادرست است. توجه داشته باشید که «نویسنده ویورلی» یک توصیف معین است که تلقی مصداقی در باب آن می‌تواند ما را گرفتار مشکلات پیش گفته کند. از نظر راسل، توصیفات معین ساختار منطقی خاصی دارند که ما را درگیر با سور می‌کنند، معنایی که جمله (۱۰) بیان می‌کند. یعنی ساخت منطقی این جمله، گزاره‌ای مرکب با ترکیب عطفی از سه گزاره است. این سه گزاره عبارتند از:

الف) حداقل یک شخص ویورلی را نوشته است.

ب) حداکثر یک شخص ویورلی را نوشته است.

ج) هر که ویورلی را نوشته اسکات است.

هر سه گزاره (الف)، (ب) و (ج) برای صدق (۱۰) ضروری هستند. اگر نویسنده ویورلی اسکات باشد، در این صورت چنین نویسنده‌ای وجود دارد (لزوم الف)؛ اگر بیش از یک نویسنده وجود می‌داشت «نویسنده ویورلی» توصیف معین نمی‌بود (لزوم ب) و اگر اسکات نویسنده باشد، روشن می‌شود که این نویسنده واحد باید اسکات باشد (لزوم ج)؛ شکل صوری این سه گزاره چنین است.  $(W) = \text{«ویورلی را نوشته است»}$ ؛  $(S) = \text{«اسکات است»}$ .

(a)  $(\exists x) Wx$

(b)  $(x) \{ Wx \rightarrow (y) [Wy \rightarrow (y=x)] \}$

(c)  $(x) (Wx \rightarrow Sx)$

و عطف سه گزاره با یک دیگر چنین است.

(d)  $(\exists x) \{ Wx . (y) [wy \rightarrow (y=x)] . Sx \}$

بنابراین، از نظر راسل ساختار جمله (۱۰)، گزاره (d) است. همان‌گونه که روشن است توصیف معین مذکور، یعنی «نویسنده و یورلی» در ساخت منطقی آشکار شده در (d) وجودی ندارد و به همین علت این توصیف معین به مصداقی در عالم واقع اشاره نمی‌کند. به عبارت دیگر، توصیف معین «نویسنده و یورلی» به یک محمول که توصیف عام است تبدیل شده است؛ محمولی که در شکل نمادین با «W» نمایش داده شده است.

آیا این تحلیل از توصیف‌های معین قادر است چهار مشکل پیش آمده بر اثر تلقی مصداقی از توصیف‌های معین را برطرف کند. ظاهراً چنین چیزی رخ می‌دهد و مشکلات برطرف می‌شوند.

### حل مشکل اول

اگر تحلیل راسل را در باب جمله (۴) اعمال کنیم، ساخت منطقی جمله مذکور ترکیب عطفی سه گزاره زیر خواهد بود.

(الف) حداقل یک شخص اکنون پادشاه فرانسه است.

(ب) حداکثر یک شخص اکنون پادشاه فرانسه است.

(ج) هر که اکنون پادشاه فرانسه باشد، طاس است.

به تعبیر دیگر، ساخت منطقی جمله (۴) بنابه تحلیل راسل این گونه است:

X ای وجود دارد که X اکنون پادشاه فرانسه است و در مورد هر Y ای اگر Y اکنون

پادشاه فرانسه باشد، همان X است و آن X، طاس است.

به عبارت خلاصه تر:

فقط یک X وجود دارد که اکنون پادشاه فرانسه است و آن X، طاس است.

می‌دانیم که در گزاره‌های عطفی، کذب یک مؤلفه سبب کذب ترکیب عطفی می‌شود، پادشاه کنونی فرانسه وجود ندارد و این به معنای کاذب بودن مؤلفه نخست، در این ترکیب عطفی است که سبب کاذب شدن کل ترکیب می‌شود. از این رو از نظر راسل، جمله (۴) جمله‌ای کاذب است. باید توجه داشته باشیم که نقیض جمله (۴)، بنابه تحلیل راسل جمله «پادشاه کنونی فرانسه طاس نیست» نخواهد بود، بلکه به دلیل داشتن یک گزاره وجودی، نقیض آن به این صورت خواهد بود: (۱۱) چنین نیست که پادشاه کنونی فرانسه طاس باشد.

این مطلب که نقیض جمله‌هایی هم چون جمله (۴) چگونه است، در توضیح حل مشکل دوم بیشتر توضیح داده می‌شود.

### حل مشکل دوم

در تحلیل جمله‌های سالبه وجودی باید دقت بیشتری کرد. اگر تحلیل پیش گفته را به همان نحوی که در مورد جمله (۴) به کار گرفتیم در مورد جمله (۵) نیز به کار بگیریم، گزاره‌های زیر را خواهیم داشت:

(الف) حداقل یک شخص اکنون پادشاه فرانسه است؛

(ب) حداکثر یک شخص اکنون پادشاه فرانسه است؛

(ج) هر که اکنون پادشاه فرانسه باشد موجود نیست.

این تحلیل ما را گرفتار یک تعارض می‌کند، زیرا (الف) در تعارض با (ب) است و این به معنای وجود ناسازگاری و کاذب بودن جمله (۵) است در حالی که جمله (۵) جمله صادقی است. چنین تحلیلی هنگامی به دست می‌آید که مفهوم نفی را، نفی کننده «موجود» بدانیم در حالی که مفهوم نفی، کل جمله را نفی می‌کند.

بنابراین، وقتی گفته می‌شود «پادشاه کنونی فرانسه موجود نیست»، در واقع مقصود این است «چنین نیست که پادشاه کنونی فرانسه موجود باشد.»

حال اگر تحلیل خود را در باب توصیف‌های معین در این جا اعمال کنیم، این گزاره را خواهیم داشت:

چنین نیست که حداقل یک شخص اکنون پادشاه فرانسه است و حداکثر یک شخص

اکنون پادشاه فرانسه است و هر که اکنون پادشاه فرانسه باشد موجود است.

شکل نمادین این گزاره عبارت است از:

$$\sim (\exists x) \{ Px . \{ (y) [Py \rightarrow (y=x)] . Mx \}$$

در این شکل نمادین، «M» محمول نشانه برای «موجود بودن» است. می‌دانیم که در منطق

صوری، موجود بودن سور است نه محمول و از این رو بهتر است به جای  $Mx$ ، از  $(\exists z) (z=x)$

استفاده کنیم؛ یعنی:

$$\sim (\exists x) \{ Px . \{ (y) [Py \rightarrow (y=x)] . (\exists z) (Z=x) \}$$

همان گونه که جمله «پادشاه کنونی فرانسه موجود نیست» صادق است، این جمله نیز صادق است. توجه دارید که در این تحلیل، توصیف معین نداریم تا به تبع آن تصور شود که به فرد خاصی در عالم واقع رجوع می‌کند و در پی آن، مشکل دوم حاصل آید. توصیف معین ذکر شده، در این تحلیل به توصیف عام تبدیل شده و در جایگاه محمول قرار گرفته است. توضیح ما درباره جمله (۵) ما را متوجه نکته‌ای درباره مفهوم نفی کرد. در فهم نخست از جمله (۵) مفهوم نفی، نفی کننده «موجود بودن» تلقی شده بود در حالی که بنا به فهم درست از جمله (۵)، مفهوم نفی کل جمله را نفی می‌کرد، از این رو باید در این جا به یک تمایز معنایی توجه کرد. این تمایز معنایی، دامنه<sup>۳</sup> نامیده می‌شود. اگر یک سور در دامنه ادات نفی قرار گیرد، دامنه آن سور دامنه کوتاه<sup>۴</sup> است در حالی که اگر بیرون از ادات نفی قرار گیرد، دامنه فراخ<sup>۵</sup> دارد. در همین دو حالت، دامنه ادات نفی نسبت به سور به ترتیب، دامنه فراخ و دامنه کوتاه است:

$(x) \sim Fx$

$\sim (x) Fx$

در گزاره اول، سور دارای دامنه فراخ و ادات نفی دارای دامنه کوتاه است، اما در گزاره دوم، سور دارای دامنه کوتاه و ادات نفی دارای دامنه فراخ است.

تمایز مبنائی مذکور در واقع بیان گر آن است که توصیف‌های معین در تحلیلی که توسط راسل از آنها صورت می‌گیرد نسبت به دامنه حساس هستند و بسته به این که دامنه سور یا دامنه ادات نفی چگونه لحاظ شود معانی مختلفی حاصل می‌شود.

### حل مشکل سوم

با به کارگیری تحلیل راسل درباره جمله (۶) خواهیم داشت:  
 حداقل، اکنون یک نفر رئیس جمهور ایران است؛  
 حداکثر اکنون یک نفر رئیس جمهور ایران است؛  
 هر که اکنون رئیس جمهور ایران است همان دکتر احمدی نژاد است.  
 شکل نمادین این گزاره عطفی چنین است:

$(\exists x) \{ Rx. \{ (y) [Ry \rightarrow (y=x)]. (x=a) \}$

همان گونه که روشن است جمله (۶) که به ظاهر یک جمله این همانی است، در واقع جمله‌ای



است که در آن یک وصف به دکتر احمدی نژاد اسناد داده شده است. به نظر می‌رسد که تحلیل راسل از توصیف‌های معین، محتوای شهودی صادق جمله (۶) را در اختیار ما نهاده باشد. گفتیم که جمله (۶) جمله معناداری است و می‌تواند به اطلاعات یک فرد بیافزاید و از سوی دیگر جمله‌ای ممکن‌الصدق است. با توجه به تحلیل راسل هر دو ویژگی در جمله (۶) حاصل است. این تحلیل نشان می‌دهد که جمله مذکور جمله‌ای ممکن‌الصدق است و می‌تواند به اطلاعات ما بیافزاید.

### حل مشکل چهارم

جمله (۷) را به خاطر آورید: «جورج چهارم می‌خواست بداند که آیا اسکات نویسنده رمان ویورلی است.»

در این جمله، توصیف معین به عنوان بخشی از درخواست معرفتی جورج چهارم قرار دارد. از این رو، ابتدا عبارت «جورج چهارم می‌خواست بداند» را می‌نویسیم و سپس تحلیل راسل را از توصیف‌های معین اعمال می‌کنیم. در این صورت، خواهیم داشت: جورج چهارم می‌خواست بداند که آیا حداقل یک شخص رمان ویورلی را نوشته است و حداکثر یک شخص رمان ویورلی را نوشته است و هر که رمان ویورلی را نوشته، همان اسکات است.

این تحلیل نشان می‌دهد که چرا نمی‌توانیم به جای «نویسنده رمان ویورلی» «اسکات» را قرار دهیم، چون اسکات کلمه‌ای است که به مصداقی معین در عالم خارج اشاره می‌کند در حالی که «نویسنده رمان ویورلی» یک کلمه‌ی مشیر به مصداق خارجی نیست، بلکه در تحلیل آن به یک جمله می‌رسیم و این بدان معنا است که نمی‌توانیم در جمله (۷) به جای «نویسنده رمان ویورلی» کلمه «اسکات» را جای‌گزین کنیم. رسیدن از جمله‌ای صادق (جمله ۷) به جمله‌ای کاذب (جمله ۹) ناشی از آن بوده است که «اسکات» و «نویسنده رمان ویورلی» را کلمه‌های متحدالمصداق پنداشته‌ایم و سپس با استفاده از قانون لایپ‌نیتز به جای‌گذاری آن دو به جای یکدیگر اقدام کرده‌ایم در حالی که با تحلیل ارائه شده، اجازه‌ی جای‌گذاری این دو را نسبت به هم نداریم، زیرا یکی از آنها به مصداقی عینی اشاره ندارد.

آنچه گفته شد روشن ساخت که از نظر راسل برای حل تعارض میان جمله‌های  $K_1$  تا  $K_6$  بهترین گزینه، کاذب قلمداد کردن  $K_3$  است و جمله‌های حاوی توصیف معین، موضوع-محمولی نیستند.

## ۲. نظریه استراسون

راسل با نظریه خود نشان داد که توصیف‌های معین به مصداقی عینی رجوع نمی‌کنند و نمی‌توان نظریه مصداقی را درباره آنها پذیرفت. او خود نظریه‌ای را در باب توصیفات معین ارائه کرد که به ظاهر می‌تواند بر مشکلات چهار گانه فائق آید. اما آیا نظریه راسل خود گرفتار اشکال نیست؟ استراسون (Strawson, 1950) را می‌توان اولین فیلسوفی دانست که به نقد نظریه راسل درباره توصیف‌های معین پرداخت. استراسون از فیلسوفانی است که در سنت ویتکنشتاین متأخر می‌اندیشید. ویتکنشتاین در دوره دوم فلسفی خود بر رویکرد زبان عادی تأکید داشت. او در دوره نخست فلسفی خود، هم‌چون راسل به دنبال زبانی صوری بود که از ابهام‌های زبان عادی به دور باشد. رساله منطقی - فلسفی با چنین رویکردی در دوره اول فلسفی توسط ویتکنشتاین نوشته شد، اما در دوره دوم ویتکنشتاین بر این نکته تأکید داشت که بایستی زبان و قواعد کاربرد آن را توسط افراد یک جامعه زبانی بشناسیم و از این طریق است که می‌توانیم بر مشکلات فلسفی فائق آییم. از نظر او ایجاد مشکلات فلسفی ناشی از کج فهمی زبان است و اگر زبان مردم یک جامعه زبانی، به خوبی فهمیده شود مشکلات فلسفی خود به خود از میان می‌رود.

این توضیح نشان می‌دهد که استراسون و راسل در دو جبهه مختلف در باب زبان قرار دارند. راسل متعلق به سنت زبان صوری است که بر گزاره‌ها، تأکید دارد. گزاره از نظر راسل امری غیر از جمله است. گزاره همان معنایی است که جمله دارد و این معنا یک ساخت منطقی دارد که عبارت دیگر گزاره است. او گزاره را هویتی مجرد در عالم مثل تلقی می‌کند که هویتی ثابت است و افراد هنگام سخن گفتن با یکدیگر با آن هویت مجرد مرتبط می‌شوند و این گونه است که فهم زبان حاصل می‌شود. مقاله مهم راسل «On Denoting» نام دارد. مقصود از «denote» در این جا با توجه به رویکرد راسل رابطه‌ای است که میان یک گفته (بدون لحاظ کردن قرینه‌هایی که در مقام کاربرد مطرح می‌شود) به عنوان دال و چیزی که قضیه به آن دلالت دارد، یعنی گزاره یا همان مدلول که امری مجرد است، وجود دارد. اما مقاله مهم استراسون «On referring» نام دارد. او عنوان این مقاله را به طعنه چنین آورده است، زیرا از نظر او ارجاع مصداقی رابطه‌ای میان گفته و یک شیء نیست، بلکه ارجاع مصداقی در مقام استعمال مطرح می‌شود و کاری است که توسط گوینده در موقعیتی خاص انجام می‌شود که نمی‌تواند از قرائن حالیه و مقالیه مجزاً باشد.

به طور خلاصه، باید گفت که از نظر استراسون، معنا با کاربرد پیوند خورده است و کاربرد کاری است که گوینده انجام می‌دهد و این کار براساس قواعد حاکم بر زبان در یک جامعه زبانی، انجام می‌شود. نظریه استراسون در باب توصیفات معین، نظریه‌ای مصداقی است، البته با این تفاوت که این خود توصیف معین نیست که به چیزی رجوع می‌کند، بلکه کاربرد یک گوینده در یک جامعه زبانی است که سبب ارجاع توصیف معین به یک چیز می‌شود، هنگامی که مسئله کاربرد به میان می‌آید، ممکن است که یک توصیف معین با توجه به این که توسط یک گوینده یک موقعیت مناسب استفاده نشده باشد به چیزی ارجاع نیابد. به عبارت دیگر، اگر گوینده توصیف معین را در جمله‌ای به کار ببرد که جامعه زبانی آن کاربرد را کاربرد ناروا بداند، ممکن است به چیزی رجوع نکند. این نکات در سه اشکالی که از استراسون بر نظریه راسل ذکر می‌کنیم واضح تر می‌شوند.

### اشکال اول

بنا به نظریه راسل، جمله «پادشاه کنونی فرانسه طاس است» به دلیل عدم وجود چنین پادشاهی، کاذب است. اما استراسون این ادعا را نادرست می‌داند. فرض کنید کسی بیاید و این خبر را بدهد که «پادشاه کنونی فرانسه طاس است»، آیا شنونده این خبر با گفتن عبارت «دروغ است» یا «من مخالفم» عکس العمل نشان می‌دهد؟ مطمئناً چنین نیست، بلکه شنونده احتمالاً خواهد گفت صبر کن، ببینم! چه گفتی؟! فرانسه که اکنون پادشاه ندارد! این عبارت دلیل بر آن است که گوینده یک گفته به ظاهر ارجاعی را بیان کرده که در واقع به چیزی ارجاع نیافته است. گوینده نتوانسته است با این کاربرد، به مصداقی ارجاع دهد و از این رو نتوانسته است یک حکم کامل را بیان کند. گفته گوینده، گفته‌ای معیوب است. البته باید معیوب بودن این گفته را از معیوب بودن گفته‌ای مثل «حضرت مسیح (ع) ازدواج کرد» متمایز بدانیم، زیرا جمله اخیر جمله‌ای کاذب است در حالی که جمله اول در مقام کاربرد به چیزی اشاره نمی‌کند تا بتوان در باب صدق یا کذب آن اظهار نظر کرد.

ذکر این اشکال بر نظریه راسل در کنار توضیحات پیش گفته در باب استراسون نشان می‌دهد که در نظریه استراسون مشکل ارجاع ظاهری به معدومات با نفی  $K$  حل می‌شود. استراسون معتقد نیست که یک جمله موضوع - محمولی معنادار تنها در صورتی معنادار است که یک فرد را

به عنوان موضوع اتخاذ کند و سپس وصفی را به آن نسبت دهد. جایگزین  $K_3$  از نظر استراسون آن است که یک جمله موضوع - محمولی معنادار در صورتی معنادار است که توسط افراد یک جامعه زبانی، معنادار تلقی شود. افراد یک جامعه زبانی جمله «پادشاه کنونی فرانسه عاقل است» را معنادار می دانند و به همین دلیل است که در مقابل آن عکس العمل نشان می دهند، اما عکس العمل جامعه زبانی در مقابل این جمله به معنای کاذب بودن آن نیست، بلکه به معنای آن است که این جمله حکمی را بیان نمی کند. به دیگر سخن، استراسون جمله های معنادار را دو دسته می داند: (۱) جمله های معناداری که توسط گوینده بکار می روند و گوینده از طریق آنها حکمی را بیان می کند. این جمله ها یا کاذب اند یا صادق و (۲) جمله های معناداری که توسط گوینده به کار می روند، ولی گوینده از طریق آنها حکمی را بیان نمی کند، این جمله ها، صادق یا کاذب نیستند، زیرا صادق و کذب وصف جمله نیست، بلکه وصف حکمی است که توسط گوینده از طریق کاربرد یک جمله ابراز می شود.

### اشکال دوم

از نظر استراسون از دیدگاه راسل روشن می شود که بخشی از آن چه یک گوینده در گفتن جمله «پادشاه کنونی فرانسه طاس است» خبر می دهد آن است که در زمان کنونی فقط و فقط یک پادشاه فرانسه موجود است. استراسون این مطلب را نادرست می داند. درست است که گوینده این سخن، وجود پادشاه کنونی فرانسه را پیش فرض گرفته است، ولی این امر بخشی از خبری که او می دهد نیست. به عبارت دیگر، از نظر استراسون نمی توانیم در تحلیل معنای این گزاره، همانند راسل، معنای در زمان کنونی فقط و فقط یک پادشاه فرانسه وجود دارد را ذکر کنیم و لو این که چنین مطلبی پیش فرض گوینده و یا نهفته در دل سخن او باشد.

### اشکال سوم

از نظر استراسون بسیاری از توصیف ها دارای وابستگی بافتی<sup>۶</sup> هستند. برای مثال، او این جمله را ذکر کرده است:

(۱۱) میز پوشیده از کتاب است.

در این جمله، کلمه میز (the table) یک توصیف معین است. حال اگر تحلیل راسل را در

باب توصیف معین موجود در این جمله به کار ببریم این گزاره را خواهیم داشت :

حداقل یک چیز میز است و حداکثر یک چیز میز است و هر چه میز است پوشیده از کتاب است .

و به عبارت دیگر :

میز واحدی وجود دارد که پوشیده از کتاب است . همان طور که معلوم است این تحلیل نشان می دهد که در کل جهان فقط یک میز وجود دارد و روشن است که این مطلب نادرست است و در جهان میزهای فراوان، وجود دارد . استراسون معتقد است که در این جا، باید میان خود جمله و کاربرد جمله تمایز نهاد . در مقام کاربرد، گوینده همواره در یک بافت مکانی، زمانی و... سخن می گوید . از این رو، هر چند که گوینده کلمه میز را استفاده کرده است، اما این کلمه در یک بافت ممکن است به تنها میز اتاق و یا تنها میزی که از میان میزهای اتاق در معرض دید است ارجاع یابد .<sup>۷</sup>

آن چه درباره استراسون و اشکالات او بر نظریه راسل گفته شد ما را متوجه نکات زیر می کند . ما این نکات را درباره جمله «پادشاه کنونی فرانسه طاس است» ذکر می کنیم . نکاتی را که در ذیل مشکل اول، یعنی مشکل ارجاع ظاهری به معدومات آورده شد را به خاطر آورید .

استراسون در میان مطالب گفته شده در آن جا موارد زیر را می پذیرد .

$K_1(4)$  (جمله پادشاه کنونی فرانسه طاس است) معنادار است .

$K_2(4)$  یک جمله موضوع - محمولی است .

$K_3$  وصف عنوانی موضوع در (۴) به چیزی که موجود باشد اشاره نمی کند .

$K_4$  فرد معدوم وجود ندارد تا مشارالیه وصف عنوانی موضوع باشد .

علاوه بر این، مطالب زیر نیز در نظریه استراسون دیده می شود .

$K_5$  کاربرد این جمله، حکم صادق یا کاذبی را بیان نمی کند .

$K_6$  کاربرد این جمله، وجود پادشاه کنونی فرانسه را مفروض می گیرد .

تفاوت این نظریه با نظریه «حذف به قرینه» آن است که در نظریه حذف به قرینه این پرسش مطرح می شود که چه چیزی حذف شده و بسته به این که چه چیزی را حذف شده بدانیم گزاره حاصل، فرق می کند . اما در این نظریه، مفهوم عامی که نشان گر محدود شدن سور است مورد استفاده قرار می گیرد و این مفهوم عام در هر بافتی واحد است : مثلاً مفهوم «از آن نوع» .

از این رو، گزاره در هر بافتی، واحد خواهد بود. بنابراین، در تحلیل راسل خواهیم داشت: حداکثر یک میز از آن نوع وجود دارد.

یک نکته را نباید فراموش کرد. این پرسش را می توان مطرح کرد که چگونه سورها در بافت های مختلف محدود می شوند. و چگونه شنوندگان دامنه مناسب یک سور را در عبارت یک گوینده تشخیص می دهند. این مشکلی است که ربطی به نظریه راسل ندارد، بلکه مشکل عام است. از این رو، نمی توان آن را اشکالی به راه حل جدید دانست، اما نکته مهم آن است که با این راه حل، سمانتیک به پراگماتیک پیوند می خورد که به ظاهر در نظریه راسل دیده نمی شود.

نظریه استراسون نیز گرفتار اشکالاتی است. یکی از مهم ترین اشکالات در توضیح نظریه دانلان خواهد آمد. در این جا فقط به ابهامی که در نظریه استراسون وجود دارد اشاره می کنیم. اگر نظریه استراسون و اشکالاتی را که او بر راسل گرفت به دقت خوانده باشید، متوجه ابهام مدنظر ما خواهید شد. جمله  $K_V$  را می توان به دو صورت مطرح کرد:

(الف) کاربرد جمله «پادشاه کنونی فرانسه طاس است» هیچ حکمی را بیان نمی کند؛ یعنی گوینده با بکاربردن این جمله، حکمی را بیان نمی کند.

(ب) کاربرد جمله «پادشاه کنونی فرانسه طاس است» حکمی را بیان می کند، اما این حکم نه صادق است و نه کاذب؛ یعنی گوینده با به کاربردن این جمله حکمی را بیان می کند که نه صادق است و نه کاذب.

جمله  $K_8$  را نیز می توان به دو صورت مطرح کرد.

(الف) کاربرد این جمله، وجود پادشاه کنونی فرانسه را مفروض می گیرد؛ یعنی متکلم وجود پادشاه کنونی فرانسه را مفروض گرفته است.

(ب) کاربرد این جمله مسبوق به آن است که جمله «پادشاه کنونی فرانسه موجود است» صادق باشد؛ یعنی این مطلب در خود جمله، نهفته است.

با توجه به دو نوع فهمی که از جمله های  $K_V$  و  $K_8$  وجود دارد مفهوم پیش فرض در تفکر استراسون مبهم است. با توجه به جمله  $K_V$  الف و  $K_8$  الف مفهوم پیش فرض، مفهومی پراگماتیک خواهد بود در حالی که بنابه  $K_V$  ب، و  $K_8$  ب، مفهوم پیش فرض مفهومی سمانتیک است. در فهم نخست، مفهوم پیش فرض ما را با زبان و متکلم زبان مواجه می کند در حالی که در فهم دوم، مفهوم پیش فرض ما را با خود الفاظ و معانی آنها مرتبط می کند.

### ۳. نظریه دانلان

نظریه دانلان نظریه‌ای میان نظریه راسل و استراسون است. راسل معتقد بود که توصیف‌های معین مصداقی عینی ندارند و استراسون معتقد بود که توصیف‌های معین دارای مصداق هستند، اما این مصداق گاهی مصداق عینی است و گاهی مصداقی است که گوینده پیش فرض گرفته است، هر چند در عالم واقع مصداقی ندارد. اما دانلان معتقد است که توصیف‌های معین دارای دو کارکرد هستند، کارکرد مصداقی و کارکرد وصفی. واضح‌ترین نوع کارکرد مصداقی توصیف‌های معین در جایی است که توصیف‌های معین با حرف بزرگ آغاز شده‌اند. عبارت «The Holy Roman Empire» به مصداقی رجوع می‌کند (= امپراطوری مقدس رُم) که به قول ولتر نه امپراطوری بود، نه مقدس و نه رومی. عبارت «The Greatful Dead» نیز به مصداقی رجوع می‌کند. مصداق این توصیف معین یک صخره است.

راسل می‌تواند بگوید که وجود حروف بزرگ در این عبارت‌ها نشان می‌دهد که این موارد توصیف معین نیستند، بلکه عنوان‌هایی هستند که جهت اشاره مورد استفاده قرار می‌گیرند و نمی‌توان براساس این موارد، تحلیل او را از توصیف معین زیر سؤال برد. اما دانلان مثال‌هایی از توصیف‌های معین را در اختیار ما قرار می‌دهد که راسل نیز آن‌را توصیف معین قلمداد می‌کند، اما در عین حال، برخلاف نظریه راسل، دارای کارکرد مصداقی است و به مصداق واحدی در عالم واقع اشاره می‌کند. دانلان مثال زیر را در اختیار ما می‌نهد.

(۱۲) قاتل اسمیت دیوانه است.

فرض کنیم ما با جنازه اسمیت روبرو می‌شویم که به وضع فجیعی به قتل رسیده است. در چنین شرایطی، جمله (۱۲) را می‌گوییم. مقصود این است که هر که این جنایت وحشت‌ناک را مرتکب شده است، دیوانه است. دانلان کاربرد توصیف معین «قاتل اسمیت» را در این جا کاربرد وصفی می‌داند. او معتقد است که در این مورد می‌توان از تحلیل راسل در باب توصیف‌های معین، استفاده کرد.

اکنون فرض کنید که ما جنازه اسمیت را ندیده باشیم، بلکه در دادگاهی حضور داریم که در آن جونز را به عنوان مجرم محاکمه می‌کنند. من جونز را در دادگاه می‌بینم. چشم‌های او (جونز) همچون چشم‌های یک آدم‌کش به نظرم می‌رسد و رفتار او را رفتار مجرمانه می‌پندارم. من جمله (۱۲) را در چنین حالتی که در دادگاه هستم ذکر می‌کنم. توصیف معین «قاتل اسمیت» در جمله (۱۲) دارای

کاربرد مصداقی است نه وصفی. من از این عبارت برای اشاره به فردی که در جایگاه متهم می‌بینم استفاده کرده‌ام. گفته‌ام حتی اگر فرد متهم دیوانه باشد ولی معلوم شود که قاتل اسمیت نبوده، صادق است، زیرا کارکرد عبارت «قاتل اسمیت» در این جا، کارکرد مصداقی است و نه کارکرد وصفی.

از نظر دانلان کسی که از یک توصیف معین به نحو مصداقی استفاده می‌کند در صدد است که شنونده خود را قادر سازد که مصداق مناسبی را که گوینده درباره آن صحبت می‌کند تشخیص دهد. در چنین وضعیتی توصیف معین به صورت اولاً و بالذات استفاده نشده است، بلکه صرفاً به عنوان ابزاری جهت اشاره به مصداقی خاص مورد استفاده قرار گرفته است. هنگامی که گوینده با چنین هدفی از توصیفی معین استفاده می‌کند، انتظار دارد که شنونده مقصود او را در استفاده ابزاری از توصیف معین، دریابد و تشخیص دهد که درباره چه کسی یا چه چیزی صحبت می‌کند. دانلان تمایز مهمی را میان کارکرد مصداقی و کارکرد وصفی توصیف‌های معین قائل می‌شود. در کارکرد وصفی جمله «الف ب است» اگر چیزی الف نباشد، آن‌گاه ب درباره چیزی بیان نشده است. اما در کارکرد مصداقی، اگر چیزی الف نباشد، به این معنا نیست که ب درباره چیزی بیان نشده است. دانلان این تمایز را از مثالی که لینسکی (Linsky, 1963) آورده، اخذ کرده است. فرض کنید در جایی، زنی را همراه مردی که با او است، می‌بینید. رفتار مرد با آن زن به گونه‌ای است که شما می‌گویید: «شوهرش با او مهربان است». عبارت «شوهرش» در این جا دارای کارکرد مصداقی است، حتی اگر معلوم شود که آن زن ازدواج نکرده و مرد همراه او برادر او بوده است. عبارت «شوهر او» در این جا برای اشاره به مردی که همراه آن زن بوده به کار گرفته است. بنابراین، در این جا هر چند که الفی نداریم، اما این گونه نیست که حکمی درباره مصداق الف بیان نشده باشد.

در مورد مثال اسمیت، فرض کنید که برخلاف تمام شواهد، معلوم شود که جونز بی‌گناه است و اسمیت پس از وارد آوردن زخم‌های کاری بر خودش (به دلیل بیماری خودآزایی پنهانی که داشته) خودکشی کرده است. یا حتی فرض کنید اصلاً اسمیت کشته نشده است. در چنین وضعیتی‌هایی نیز کارکرد مصداقی کلمه «قاتل اسمیت» در جای خود باقی می‌ماند و این کلمه به جونز باز می‌گردد که در جایگاه متهم ایستاده است. جمله‌ای که من در دادگاه بیان کرده‌ام صادق است چه قتلی صورت گرفته باشد و چه قتلی صورت نگرفته باشد.

در توضیح کارکرد مصداقی توصیف‌های خاص، مثال‌های متعددی را نیز می‌توان ارائه کرد. دانلان، مثال‌های دیگری را در اختیار ما نهاده است که به جهت اختصار، به همین مقدار بسنده



می‌کنیم. آیا دانلان در نقدی که بر دیدگاه راسل وارد کرده است، مسیر درستی را پیموده است؟ کریپکی معتقد است که مثال‌های دانلان مثال‌هایی غیر مرتبط با هدفی است که دانلان دنبال می‌کند، هر چند که در بدو امر به عنوان مثال‌های مناسب جلوه می‌کنند.<sup>۸</sup> مقصود کریپکی چیست؟

کریپکی با تمسک به نظریه گرایس در باب معناداری، میان معنا یا مصداق گفته‌ی زبانی با معنا یا مصداقی که مدنظر متکلم است، تمایز می‌نهد. از نظر گرایس، هنگامی که گفته‌ای ابراز می‌شود خود آن گفته دارای معنایی است، اما در این میان، گوینده نیز با گفتن این سخن، افاده‌ی مطلبی را قصد کرده است که گاه با معنای خود گفته یکی نیست. مثال مشهور گرایس به فهم این مطلب کمک می‌کند. یک استاد دانشگاه ممکن است در معرفی نامۀ یک دانشجو (جهت شرکت در دوره دکتری) بنویسد که آن دانشجو خط خوبی دارد. این مطلب از لحاظ زبان‌شناختی به این معناست که آن دانشجو خوش خط است، ولی استاد دانشگاه با نوشتن این مطلب قصد کرده که این معنا را افاده کند که او به لحاظ درسی، دانشجوی ضعیفی است.

اگر این تمایز را بر مثال دانلان اعمال کنیم، روشن می‌شود که در هر دو وضعیتی که جمله «قاتل اسمیت دیوانه است» ذکر می‌شود، عبارت «قاتل اسمیت» از لحاظ معنای زبان‌شناختی به مصداق منحصر به فردی که قاتل اسمیت است، اشاره می‌کند، ولی با توجه به قصد متکلم در دو وضعیت مختلف، در یک موقعیت، کارکرد مصداقی دارد و در دیگری کارکرد توصیفی پیدا می‌کند. حال، اگر بپذیریم که نظریه‌ی راسل در باب معنای زبان‌شناختی توصیف‌های معین است، دیدگاه دانلان را که از طریق وارد ساختن مثال‌های نقضی بر نظریه‌ی راسل، ارائه شده است نمی‌توان ردی بر نظریه‌ی راسل تلقی کرد.

ممکن است گفته شود که نظریه‌ی دانلان در سطح معنای زبان‌شناختی بوده و به قصد متکلم مربوط نمی‌شود. بر اساس این پاسخ، باید بگوییم که از نظر دانلان، توصیف‌های معین دارای ابهام معنایی هستند؛ یعنی توصیف‌های معین به لحاظ زبان‌شناختی، ابهام معنایی دارند و معلوم نیست که معنا یا مصداق آنها دقیقاً چیست و این قصد متکلم است که معین می‌کند معنا یا مصداق معین چیست. با چنین تفسیری از نظریه‌ی دانلان، مثال‌های او موارد نقضی بر دیدگاه راسل خواهند بود. اما دانلان ابهام معنایی را مردود می‌داند. از نظر او، در جمله‌هایی که توصیف معین دارند نه ابهام نحوی وجود دارد و نه ابهام معناشناختی. کریپکی نیز به دلایل متعدد، دیدگاه دانلان را در باب توصیف‌های معین بر اساس ابهام معنایی توضیح نمی‌دهد، بلکه همان‌گونه که گفته شد میان معنای گفته و معنای مدنظر متکلم تمایز می‌نهد. مهم‌ترین دلیل کریپکی در توضیح نظریه‌ی دانلان بر اساس

تمایز میان معنای گفته و معنای مدنظر متکلم و دوری از نظریه ابهام معنایی، دلیلی روش شناختی است. از نظر او، فیلسوفی که با اندک مشکلی، دست به دامان مفهوم ابهام می‌شود تا خود را از مشکل برهاند، فردی راحت طلب است و تمسک به مفهوم ابهام، یک حيله فلسفی است. دلیل دیگر کریپکی آن است که مشکل توصیف معین اختصاص به توصیف معین ندارد، بلکه ممکن است در مورد اسامی خاص نیز مطرح شود. فرض کنید که از فاصله دور شخصی را می‌بینیم که در حال جمع کردن برگ است و من فکر می‌کنم که این شخص جونز است در حالی که این شخص در واقع جانسون است. من این جمله را می‌گویم:

(۱۳) جونز امروز واقعاً در حال انجام نظافت است.

در این جمله، کلمه جونز به لحاظ معناشناختی به جونز اشاره دارد و معنای زبان شناختی جمله بالا آن است که جونز در حال نظافت است، در حالی که آن چه در مقام گفت و گو منتقل شده، درباره جانسون است. روشن است که هیچ کس، از جمله دانلان، معتقد نیست که کلمه جونز ابهام معنایی دارد و کارکرد مصداقی یا وصفی آن معلوم نیست. از این رو، اگر ابهام معنایی در مسئله اسامی خاص کاربردی ندارد و نمی‌تواند مشکل را حل کند، در مورد توصیف‌های معین نیز که مسئله ما شبیه اسامی خاص است، نمی‌تواند حلال مشکل باشد، و راه مورد قبول، تمایز نهادن میان معنای گفته و قصد متکلم است. خلاصه اشکال کریپکی را می‌توان این گونه بیان کرد که مثال‌های ذکر شده توسط دانلان را می‌توان به دو صورت توضیح داد. ابهام معنایی و تمایز نهادن میان معنای متکلم و معنای گفته. صورت اول نظریه راسل را در باب توصیف‌های خاص، زیر سؤال می‌برد، ولی دانلان نمی‌تواند به آن تمسک کند. صورت دوم صحیح است، اما بر اساس این راه، مثال‌های دانلان نمی‌توانند رذیه‌ای بر نظریه راسل باشند.

اما در این جا نباید از یک نکته غافل شد. حتی اگر بپذیریم که نقد کریپکی بر دانلان وارد است، از این حقیقت نباید غفلت کنیم که مقاله دانلان ما را به یک تمایز (ولو در سطح قصد متکلم و نه در سطح معنای گفته) رهنمون شده است و این پرسش جدی را در مقابل ما نهاده است که در چه شرایطی، یک شخص با استفاده از یک توصیف، به شخص یا چیزی که مدنظرش است، اشاره می‌کند و از یک توصیف به صورت وصفی، بهره نمی‌برد.

از سوی دیگر، تمایزی که دانلان مطرح کرده، در جایی که یک توصیف معین در میان یک عبارت قرار گرفته باشد پابرجاست و ظاهراً در باب چنین توصیف‌هایی گرفتار ابهام هستیم و تمایز

نهادن میان قصد متکلم و معنای گفته، چندان راهگشا نیست. به عبارت دیگر، در چنین مواردی، ابهام در سطح سمانتیک است و از این رو به راحتی نمی‌توانیم تحلیل راسل را در باب چنین توصیف‌های معینی به کار گیریم. به بیان دیگر، به نظر می‌رسد که دیدگاه دانلان نقدی جدی بر نظریه راسل باشد در جایی که توصیف معین در میان یک عبارت واقع شده است. به این جمله دقت کنید:

(۱۴) من می‌دانم که قاتل اسمیت دیوانه است، زیرا آن‌را از پزشک شهر شنیده‌ام. توصیف معین «پزشک شهر» در این جا ابهام معنایی دارد. این که من دیوانه بودن قاتل اسمیت را می‌دانم به این دلیل است که این مطلب مسئله‌ای پزشکی است و پزشک شهر متخصص در این مورد است و سخن او حجت است (کارکرد وصفی توصیف معین) یا این که پزشک شهر هر چند خودش در مورد دیوانه بودن اسمیت تحقیقی نکرده است، به این دلیل که رابطه نزدیکی با قاضی دادگاه دارد، سخنش مورد وثوق است (کارکرد مصداقی توصیف معین). از این رو، به نظر می‌رسد که «پزشک شهر» در این جمله، در سطح سمانتیک، دارای ابهام است.

پی نوشت ها:

1. definite descriptions
2. Waverly
3. scope
4. narrow scope
5. wide scope
6. context - bound

۷. عده‌ای تلاش کرده‌اند که به این اشکال پاسخ گویند. راسل می‌تواند بگوید که در این جا حذف به قرینه صورت گرفته است (ellipsis)؛ یعنی «میز» در این جا در واقع «میز اتاق» یا «میز در معرض دید در اتاق است». تمسک به «حذف به قرینه» مشکلی برای راسل ایجاد می‌کند، زیرا راسل گزاره‌ها را هویت‌های مجرد می‌داند. از این رو، اگر درباره میز قائل به حذف به قرینه شویم این پرسش مطرح می‌شود که چه چیزی حذف شده است. و بسته به این که چه چیزی را حذف شده بدانیم معنای جمله که همان گزاره است، فرق می‌کند و از این رو هویت‌های مجرد متفاوتی خواهیم داشت. روش دیگر برای پاسخ به این اشکال روشی است که توسط لایکن (Lycan, 1984) و نیل (Neale, 1990) اتخاذ شده است. آنها به مفهوم «سور محدود شده» (restricted quantifier) استناد می‌کنند. وقتی کسی می‌گوید «همه او را دوست دارند» مقصودش همه افراد جهان نیست، بلکه افرادی است که در یک بافت

اجتماعی در ارتباط با او هستند. هم چنین وقتی کسی می گوید «هیچ کس دیگر، به آن رستوران نمی رود» منظور آن نیست که در تمام جهان هیچ کس به آن رستوران نمی رود. از این رو، هر چند که سور، کلی است، ولی فقط افراد یا گروه های خاصی را که در یک بافت مدنظر هستند، شامل می شود. با توجه به این که تحلیل راسل با سور آغاز می شود می توان آن سور را سور محدود شده تلقی کرد. از این رو، وقتی گفته می شود حداکثر یک میز وجود دارد مقصود آن نیست که حداکثر یک میز در کل جهان وجود دارد، بلکه مقصود یک میز در بافت مدنظر است.

۸. البته، باید دانست که کرییکی در صدد دفاع از نظریه راسل نیست. او صرفاً در صدد ذکر این مطلب است که دیدگاه دانلان نمی تواند نظریه راسل را رد کند.

#### کتاب نامه:

- Lycan, William. G. *Philosophy of Language, A Contemporary Interoduction*, Routledge, 2001.
- Donnellan, K.(1966) "Reference and Definite Discriptions", *Philosophical Review*, 77:281 - 304.
- Russell, B. (1905) "On Denoting," *Mind*, 14:479 - 493.
- Kripke, S. (1979) "Speaker's Refrence and Semantic Reference" in P. French, T. Uehling, and H. Wettstein (eds), (1979) *Contemporary Perspectives in the Philosophy of language*, Minneapolis, University of Minnesota press.
- Neale, S. (1990) *Descriptions* Cambridge, MA: MIT Press.
- Grice, H. P. (1957) "Meaning," *Philosophicl Review*, 66:377 - 88.
- Strawson, P. F. (1950) "On Referring", *Mind*, 59:320-44.
- Lycan, William, G. *Logical form in Natural language*, Cambridge, MA: Bradford . Books/MIT press.
- Neale, S. (1998) "Descriptions", in *Routledge Encyclopedia of philosophy*.
- Devitt, Michael. (1998) "Reference", in *Routledge Encyclopedia of philosophy*.